



جان ار نست اشناين يك

مترجم  
پرويز داريوش

۱۳۹۸

در چند مایلی جنوب سوله‌داد از کنار تپه‌ای، رودخانه سالی‌ناس، عمیق و  
سنگه جریان دارد و به دریاچه‌ای فرو می‌ریزد. آب آن گرم است، زیرا  
بیش از آنکه به دریاچه فرو ریزد، از روی شن‌های زرد و گرم و از زیر اشعه  
خورشید می‌گذرد. در یک سوی رودخانه، سراشیب‌های زرین تپه‌های  
بیطبیح رو به کوه سرسخت و سنگی گابیلان کشیده شده است، اما در آن  
سو که دره است، کناره آب را خطی از درخت گرفته، درخت‌های بید که هر  
سال به هنگام بهار سبز و شاداب‌اند و هنوز آثار لطمه سیلاب‌های زمستانی  
را بر برگ‌های زرین حفظ کرده‌اند و نیز درخت‌های چنار که با شاخه‌ها و  
چشمه سفید و رنگارنگ و آرام بر فراز استخر طاق زده‌اند. آن سو که  
ساختن بر اثر شن است، برگ‌ها در زیر درخت‌ها چنان درهم و  
هم‌پوشیده‌اند که اگر مارمولکی بخواهد از آنجا بگذرد، سروصدای فراوانی  
می‌آید. خردگوش‌ها به هنگام غروب از زیر بوته‌های جاروب بیرون  
می‌آیند تا روی شن‌ها بیارامند. کناره نمناک از رد پاهای شبانه سمورها و  
سگ‌های قره و جای سم آهوها که شب‌هنگام برای نوشیدن آب به کنار  
استخر می‌آیند پوشیده شده است.

کورهراهی از میان بیدها و به موازات چنارها به کنار استخر می‌رود که زیر پای پسر بچه‌هایی که از دهکده‌ها برای شنا کردن به استخر عمیق می‌آیند و نیز آوارگانی که برای استراحت از شاهراه به کنار استخر می‌آیند، سخت کوفته شده است. مقابل شاخه افقی چناری غول پیکر، توده‌ای از خاکستر که نتیجه چندین بار آتش ساختن است، انباشته شده است. پوست شاخه درخت، بر اثر نشستن‌های بسیار مردم، نرم و کوفته شده است.

\*\*\*

در غروب یک روز گرم، باد کوچکی برگ‌ها را به جنبش انداخت. سایه از تپه بالا می‌رفت و به قله می‌رسید. در کناره ماسه‌ای، خرگوش‌ها همچون سنگ‌های خاکستری منقوش نشسته بودند و آن‌گاه که از سوی شاهراه صدای پای آدمی بر روی برگ‌های برهم‌فشرده به گوش رسید، خرگوش‌ها بی‌صدا به پناهگاه‌ها شتافتند. یک هوبره جسیم به زحمت در هوا برخاست و در رودخانه فرود آمد. یک لحظه این محوطه را سکوت فرا گرفت و سپس در ابتدای کورهراهی که به کنار استخر می‌رفت دو مرد پدیدار شدند.

این دو نفر در کورهراه پشت یکدیگر حرکت می‌کردند و حتی آن دم نیز که در راه پهن قدم می‌گذاشتند، همچنان یکی پشت دیگری راه می‌رفت. هر دو شلوارهای کار و نیم‌تنه‌های آبی‌رنگ با تکه‌های برنجی در بر داشتند. هر دو کلاه‌های بی‌شکل و سیاه به سر داشتند و بسته‌ای به پشت گرفته بودند. مردی که پیشاپیش می‌رفت کوچک و چابک و سیه‌چرده و تیزچشم و قوی‌صورت بود. همه اعضای او شایان تعریف بود.

دست‌های قوی و کوچک، بازوانی کشیده و نرم و بینی استخوانی و لاغر داشت. به دنبال او، مردی که بر خلاف او عظیم با صورتی بی‌شکل، چشمانی درشت و بی‌رنگ و شانه‌های عریض و گشوده بود راه می‌آمد. همچنان که یک خرس، به هنگام حرکت، پنجه‌های خود را روی زمین می‌کشد پای خود را اندکی روی زمین می‌کشید. دست‌های او هنگام حرکت تاب نمی‌خورد و بی‌حرکت آویخته بود.

مرد اولی اندکی در مدخل درختان ایستاد و مرد دومی تقریباً به روی او افتاد. اولی کلاه خود را برداشت و با انگشت سبابه عرق را از پیشانی پاک کرد و سپس با حرکت سریعی قطرات عرق را از انگشت خود به زمین ریخت. همراه درشت‌هیکل او مفرشی را که بر پشتش بر زمین افکند و خود نیز افتاد و به نوشیدن از سطح آب سبز دریا مشغول شد؛ مانند اسبی جرع‌های بزرگ به دهان می‌کشید و هر آب نفس می‌زد. مرد کوچک، پشت او، با عصیبت قدم می‌زد. مرد کوچک به تندی گفت: «لنی، لنی، تو را خدا این قدر آب خوب لنی در آب نفس می‌زد.

- لنی. باز مثل دیشب ناخوش می‌شی‌ها.

لنی سرش را با کلاه و هر چیز دیگر به زیر آب فرو برد و سپس هرگز استخر نشست؛ آب از کلاه او بر نیم تنه آبی او و پشتش سرازیر شد. گفت: «خوب آبی، زرت. تو هم بخور! به آب حسابی بخور!» و به شلی خندید.

لنی سینه‌ای را که به پشت داشت آهسته باز کرد و آن را آرام بر زمین نهاد.

- درست نمی‌دونم آب خوبیه یا نه. مٹ اینکه کف کرده‌س.